



هنر جناس‌سازی در قرآن^{۱*}

آندرو ریپین

ترجمه: ابوالفضل حری

عضو هیأت علمی دانشگاه اراک

چکیده:

ریپین در این مقاله، نظام جناس‌سازی را در قرآن بررسی می‌کند. او ابتدا کلیاتی درباره جناس‌سازی مطرح می‌کند. او بر این باور است که جناس‌ها، پل میان قافیه و استعاره محسوب می‌شود و جناس از ترکیب صوت با معنا حاصل می‌آید. سپس ریپین این دو پرسش را مطرح می‌کند که آیا جناس‌ها در برساختن گفتمان قرآنی کارآمد عمل می‌کنند؟ و جناس‌ها چه کاری را برای خواننده انجام می‌دهند؟ آن‌گاه تلاش می‌کند با بررسی چندین نمونه جناس قرآنی، به این دو پرسش پاسخ دهد. در مجموع، ریپین نتیجه می‌گیرد که جناس در قرآن تا حد زیاد به قرائت خواننده از متن قرآنی بستگی دارد. کاربرد واژگان بخشی از معنای انتقال یافته است و پیام قرآنی به واسطه واژگان به کار رفته، دوچندان پررنگ می‌شوند. شک نیست که این امر مستلزم این حقیقت است که واژگان، معانی را فقط از رهگذر بافت انتقال می‌دهند.

کلیدواژه‌ها:

قرآن / جناس / صوت / معنا / استعاره

حقیقت این است که مطالعات قرآنی در چند دهه گذشته بسیار فراگیر شده است و در رویکردهای مختلف تلاش شده که زوایای ناپیدای قرآن برآفتاب شود. یکی از رویکردهای جذاب و البته پرمسأله، رویکردهای زبان‌شناختی به قرآن است. این رویکردها که البته در سنت مطالعات اسلامی دامن گستر بوده و آغاز آن به زمان نزول قرآن بر می‌گردد، بر آن است که زبان قرآن را از دیدگاه نحله‌ها و رهیافت‌های زبان‌شناسی و به‌ویژه رهیافت‌های زبان‌شناختی در قرن بیستم، بررسی کند. از این رو، چندی است که مطالعات قرآنی و قرآن پژوهی در کشورهای اسلامی و غربی مقبول طبع صاحب‌نظران و قرآن‌پژوهان افتاده و در این میان، مطالعه قرآن به منزله اثری ادبی که ویژگی‌های زبانی و بلاغی بی‌همتا دارد، از مناظر گوناگون، به‌ویژه رویکردهای زبان‌شناسی نقش‌گرا و متن محور (درون متنی) و از همه مهم‌تر، گفتمان کاوی و تحلیل گفتمان، جایگاه درخور یافته و در صدر مطالعات قرآنی قرار گرفته است.

از دیگر سو، در دو سه دهه اخیر، رویکردهای ادبی و زبان‌شناختی محور به قرآن در مغرب زمین دامن گستر بوده است و خیل مقاله‌ها، کتاب‌ها، جنگ‌ها و گلچین‌های نقد و نظریه ادبی انتشارات معروف، از جمله راتلج، کمبریج، بلکول و غیره گواه این مدعاست. در «دانشنامه قرآن» ویراسته مک آلیف (۲۰۰۱)، بحثی مستوف و کامل درباره قرآن به منزله اثری ادبی آمده است. چندین قرآن پژوه شرقی - غربی نیز فعالیت‌های خود را روی قرآن متمرکز کرده‌اند. از آن جمله است: توشیهیکو ایزتسو، نصر حامد ابوزید، مستنصر میر، حسین عبدالرؤوف، انگلیکا نویورت، آری روبین، آندرو ریپین، آنتونی جونز و دیگران.

اما نکته‌ای که در بررسی قرآن از نگاه پژوهشگران غربی دیده می‌شود، این است که آنان آنچنان‌که در میان پژوهشگران مسلمان رایج است، در بررسی قرآن خطوط قرمز را رعایت نمی‌کنند و اندکی بی‌پروا و بی‌مهابا به مسایل قرآنی نزدیک می‌شوند. از این رو در ترجمه این آثار لازم است که به این مسأله دقت شود. برای نمونه، با اینکه بحث ریپین در مقاله کنونی درباره جناس‌سازی در قرآن است، پر



بی‌راه نمی‌بیند که از جناس‌سازی در سایر زبان‌ها و فرهنگ‌ها نیز سخن به میان آورد. در وهلهٔ نخست ممکن است این تصور حاصل آید که ایشان جناس‌سازی در قرآن را هم‌ارز جناس‌سازی در سایر زبان‌ها قرار داده است. حال آنکه زبان قرآن اصلاً قابل مقایسه با سایر زبان‌ها نخواهد بود.

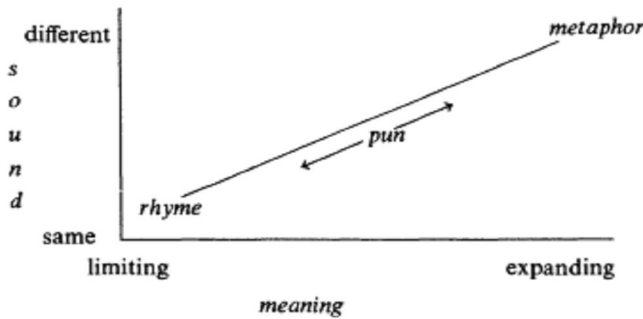
نکتهٔ گفتنی دیگر اینکه بیشتر این پژوهشگران منابع تفسیری اهل سنت را مرجع خود قرار می‌دهند و به منابع و تفاسیر شیعی ارجاع نمی‌دهند. احتمالاً عمده دلیل آنها این است که به ترجمهٔ تفاسیر شیعی به زبان خود دسترسی ندارند. با اینکه ارجاع به منابع و تفاسیر اهل سنت بی‌اشکال است، باز لازم است که منابع شیعی نیز مورد توجه قرار گیرند. از این‌رو مترجم بر خود فرض دید هر جا ضرورت دارد، به تفاسیر شیعی مثل المیزان، نور و سایرین نیز ارجاع دهد تا خواننده به شناخت جامع‌تری دست یابد. از این حیث شاید ترجمهٔ این گونه مقاله‌ها می‌باید با تقریر و تحشیه نیز همراه باشند. امید است ترجمه و تقریر این مقاله‌ها زمینهٔ شناخت دقیق‌تر قرآن را فراهم آورده و زمینهٔ تحقیقات آتی را مهیا سازد.

جناس‌ها^۱، پل میان قافیه^۲ و استعاره^۳ محسوب می‌شوند. صوت^۴ که ویژگی قافیه است، با دلالت‌های معنایی مرتبط با استعاره^۵ در هم می‌آمیزد و خود را به شکل بازی کلامی^۶ یا جناس‌سازی نشان می‌دهد. کیفیت ترکیب صوت با معنا، بهترین تعریف آن چیزی است که جناس را می‌سازد. شک نیست که می‌توان نظامی برای دسته‌بندی جناس‌ها ارائه داد، بدان گونه که توصیفی عملی از انواع جناس فراهم آورد. برای نمونه، در زبان عربی^۷، کتاب مقدس عبری^۸ و انگلیسی^۹،^{۱۰} تلاش‌های زیادی در این زمینه انجام گرفته است. البته این گونه تلاش‌ها برای ایجاد نظام‌های طبقه‌بندی شده مبتنی بر جنبه‌های صوری واژگان به کار رفته در جناس‌ها بوده است. به دیگر سخن، این گونه تلاش‌ها از معنای «حقیقی»^{۱۱} واژگان، اتکای جناس‌ها به معانی استعاری و غیره^{۱۲} یا از رابطهٔ صوری میان واژگان بر حسب ترکیبات و تبدیل‌های حروف و اصوات^{۱۳} سخن به میان آورده‌اند. با این

حال، هدف این مقاله آن نیست که کاربرد جناس‌ها را به قرآن محدود بداند، گرچه بی‌شک طیف صوری به کارگیری جناس‌سازی در قرآن گسترده است. در عوض، هدف این است که مشخص شود قرآن چه جناس‌هایی را در اختیار خواننده می‌گذارد و چگونه در بطن متن قرآن، صوت موسیقی با طنین برهان به هم می‌آمیزد. اگر تعریف بازی کلامی یا جناس را گسترده و باز در نظر بگیریم (حتی این دو واژه را به جای هم به کار ببریم)، آن‌گاه با دیدگاهی فراخ درباره جناس رویارویم. وقتی از جناس‌سازی در قرآن صحبت می‌کنیم، دو پرسش مطرح می‌شود: آیا جناس‌ها در برساختن گفتمان قرآنی کارآمد عمل می‌کنند؟ و جناس‌ها چه کاری را برای خواننده انجام می‌دهند؟

واژگانی که به واسطه کاربرد صوت تداعی می‌شوند، حیظه عمل جناس‌ها را تعیین می‌کنند. این تداعی را آشکارا همبودگی دو واژه در متن نشان می‌دهد. اما گاهی نیز بافت بیرونی^{۱۴}، تداعی دو واژه را مستتر می‌کند و واژگان متداعی در ذهن خواننده برساخته می‌شوند.^{۱۵} به‌رغم حضور بافت بیرونی که خواننده را به سمت معنای آشکار واژگان سوق می‌دهد، ابهام^{۱۶} معنای واژه‌ای خاص به‌واسطه بیان این تداعی‌ها، پررنگ‌تر می‌شود؛ چند معنایی^{۱۷} و هم‌آوایی^{۱۸} به همراه غافلگیری^{۱۹}، اساس جناس را شکل می‌دهد.

جناس‌ها بر اساس این تصور که معنای واژه نه صرفاً «موجود»، بلکه پیش‌بینی پذیر است، از رهگذر تأکید کردن بر نقطه مقابلی که بافت بیرونی ایجاد می‌کند، نقش زمینه‌مند کردن^{۲۰} معنا به دست خواننده را دو چندان پررنگ می‌کنند. «درک آتریج» به طرزی جذاب طرحواره‌ای از هدف جناس‌ها ارائه داده است در انتها درجه جناس‌سازی، چندان که در چمدان واژگان^{۲۱} رخ می‌دهد که در «بیداری فینگانزها»^{۲۲} اثر «جوئیس»، سایه‌گستر است. جناس‌ها نشان می‌دهند که «معنا در بطن یا فراسوی زبان وجود ندارد، بلکه معنا، معلول^{۲۳} زبان است و اینکه این معلولیت ثابت و کنترل‌ناشدنی نیست.» جناس‌ها خیلی راحت و سراسر است، ابهام را دو چندان پررنگ جلوه می‌دهند.



بر خلاف استعاره‌ها، جناس‌ها الزاماً چیزی تازه به معنای واژه نمی‌افزایند، گرچه ممکن است این امر در طول زمان اتفاق بیفتد. در عوض، جناس‌ها، معانی مفروض واژگان را تداعی می‌کنند. گاهی جناس‌ها، چند معنای کلی یک واژه را تداعی می‌کنند و گاهی نیز (به‌واسطه فرایند بازی‌سازی کلامی) معنایی را به واژه نسبت می‌دهند که در حالت طبیعی (یعنی از جانب کاربران بومی زبان) به آن واژه نسبت نمی‌دهند. نتیجه عمل، ابهامی است که در جمله ایجاد می‌شود. در یک سر این بازی جناس‌سازی، جناس مقلوب^{۲۴} قرار دارد. جناس‌های مقلوب اساساً به میل خواننده برای رویارویی با یک رمز و مشارکت در امر نوآوری بستگی دارد. در سمت دیگر جناس‌سازی، دوگانه‌سازی صرف یک تک واژه در چند معنایی قرار دارد (که آن را در زبان کلاسیک، جناس لفظی^{۲۵} می‌نامند).

با این حال، اینکه بازی کلامی بر بیشتر ادبیات ازمنه کهن سایه گسترده است، بر زبان بیشتر پژوهشگران جاری شده است. برای نمونه، «فردریک اهل» استدلال می‌آورد که جناس مقلوب بر بخش عمده شعر لاتین سایه گسترده است و اینکه کاربرد این گونه شگرد، مبین شیوه فکری و اصل بنیادین سرایش شعر محسوب می‌شود. اهل می‌نویسد:

«این گونه کاربرد زبان، این فرضیه را که سادگی، صداقت و ثبات اس و اساس

ادبیات «جدی» کهن را تشکیل می‌دهد، زیر سؤال می‌برد.»^{۲۶}

این گونه مسائل ارزشگذاری در خصوص زبان عربی و به طریق اولی، قرآن نیز مصداق دارد. قرآن، ساختاری تکه‌تکه با اندازه‌های مختلف و بحر عروضی نسبتاً منظم دارد. بنابراین می‌توان پیشنهاد کرد که تأکید همه جانبه بر صوت در گفتمان قرآنی به‌گونه‌ای عمل می‌کند که وقوع جناس‌ها را در آن امری «طبیعی» جلوه

می‌دهد. به دیگر سخن، جناس‌ها در سراسر متن قرآنی رخ می‌دهند، بدون آنکه در پس آنها قصدی نهفته باشد و به نظر می‌رسد که حضور آنها در گفتمان قرآنی احتمالاً بی‌اهمیت و بی‌معنا خواهد بود. با اینکه همه قافیه‌ها جناس نیستند، اما قطعاً تمام قافیه‌ها می‌توانند در گروه جناس‌ها قرار گیرند^{۲۷}، و این پرسش همچنان باقی است که آیا آنچه به واقع جناس در نظر گرفته شده، جناس است یا نیست (یا خوانندگان آن را جناس فرض می‌کنند یا نمی‌کنند)؟ وانگهی، ماهیت ریشه ثلاثی زبان عربی و روش واژه‌سازی بر اساس این ریشه‌ها، جناس‌سازی را بار دیگر امری گریزناپذیر می‌کند. نظام «صیغه‌های ده‌گانه فعل»، احتمال تکثیر دوباره گروه‌بندی‌های همخوان^{۲۸} را افزایش می‌دهد. این مسأله به همراه میل طبیعی زبان‌های سامی به کاربرد برساخت مفعولی هم ریشه^{۲۹} (و غالباً فاعل هم ریشه^{۳۰})، احتمال بالای وقوع جناس‌سازی «طبیعی» را در قرآن پیش می‌آورند.

این برداشت‌های اشتباه ناشی از ورود نظام جناس‌سازی انگلیسی (یا زبان‌های دیگر) به زبان عربی است و نتیجه‌ای که حاصل آمده، این است که جناس‌ها امری زاید و پیش پا افتاده‌اند^{۳۱}. جناس‌ها ممکن است طبیعی به نظر آیند، اما این بدان معنا نیست که لزوماً نیز در چشم خواننده خوار و بی‌ارزش جلوه می‌کنند.

نویسندگان کلاسیک عربی که ویژگی‌های ادبی قرآن را بررسی کرده‌اند، با این گونه محدودیت‌های مفهومی درباره جناس‌سازی - آن‌چنان که ما با پیش تصورات ذهنی خود از جناس‌سازی در زبان انگلیسی به سراغ جناس‌های قرآنی می‌رویم - رویارو نبوده‌اند. این نویسندگان در آثار خود نمونه‌های بی‌شماری از جناس‌سازی قرآنی ذکر کرده‌اند و می‌توان برای تبیین موضوع جناس‌سازی، از این نمونه‌ها به طرزی کارآمد استفاده نمود. با این حال، این نویسندگان تمایل داشتند که موضوعات خود را به شکلی صوری دسته‌بندی کنند و هرگاه از صنعت ادبی جناس یا تجنیس^{۳۲} سخن می‌راندند، عموماً ریشه‌ واژه را مد نظر قرار می‌دادند و به تغییرات مختلف و روابط میان واژگان جناس‌ساز توجه می‌کردند.

بنابراین می‌توان به نظام‌های طبقه‌بندی اشاره کرد که به واسطه فرابری/ جابه‌جایی^{۳۳} حروف، تقسیم واژگان به چند بخش، افزودن صامت‌ی اضافی، داشتن دو



واژه دارای صامت‌هایی که شبیه یکدیگر تلفظ شوند (مثل هاء و همزه) و غیره، از جناس‌سازی سخن به میان می‌آورند.^{۳۴} این نویسندگان فقط در پی این نبودند که دریابند جناس‌ها چگونه عمل می‌کنند. همتی را که آنان صرف بررسی متن قرآن کردند و توانمندی آنان در یافتن نمونه‌های مختلف جناس، راه دست پژوهشگران امروزی نیز قرار دارد.^{۳۵} با این حال، نباید از خاطر دور نگه داشت که هدف این جستار نه توصیف یا تحلیل مفاهیم تجنیس عربی است، و نه استدراک «قصد مؤلف»^{۳۶} که در فراسوی جناس‌های قرآنی قرار دارد. هدف من محدود است به رویارویی خواننده (جدید) با متن قرآن و ادراکات حسی^{۳۷} او که منبعث از قرائت یا شنیدن متن است، در پرتو این حدود و ثغور بنیادین روش‌شناختی که «ادراک حسی را عرف^{۳۸} تعیین می‌کند»^{۳۹}

۱. نمونه اول از جناس‌سازی در قرآن. در آیه ۵۵ سوره روم با دو واژه «الساعة» یکی به معنای ساعت روز قیامت و دیگری به معنای واحدی از زمان، بازی شده است؛^{۴۰}

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ﴾

«و روزی که رستاخیز برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی [بیش] درنگ نکرده‌اند. [در دنیا هم] این گونه به دروغ کشانیده می‌شدند.»

این گونه بازی کلامی اگر صرفاً بازی هوشمندانه تعبیر شود، بدان معناست که هدف اصلی آیه ادراک نشده است. گزاره قرآنی از رهگذر تکرار یک کلمه با معنای دوگانه، خاطر نشان می‌کند که مجرمانی که در روز قیامت، جهنم در انتظارشان است، در دنیا فریب زمان گاه‌شمارانه را خورده‌اند. ترفند زبانی زبان که در بطن جناس «الساعة» قرار دارد و با خودفریبی مجرمان در ارتباط است، تأثیر پیام آیه را دوچندان می‌کند. مجرمان با این وعده که هنوز برای ترک گناهانشان فرصت دارند، در واقع خود را گول می‌زنند و آن گاه که ساعت قیامت فرا می‌رسد، درباره زمان از دست داده شکوه و گلایه سر می‌دهند.

نکته اینجاست که حجم فریبده زمان گاه‌شمارانه ره به‌سوی قیامت خواهد برد. تصور می‌کنم خصوصاً درباره کسانی که از صراط مستقیم خارج شده‌اند (و این

خود نوعی خودفریبی است)، بن مایه اصلی استدراک جناس‌های قرآنی محسوب می‌شود: فریبکاری زبان، فریبکاری زندگی و زیست کسانی را به تصویر می‌کشد که از خواست و اراده خداوند پیروی نکرده‌اند. زبان پرده از اسراری برمی‌دارد که در زندگی بشری چندان صورت آشکار ندارند.

در سوره قیامه / ۲۹-۳۰، از حوادث هولناک آخرالزمان ذکر به میان می‌آید:

﴿وَالْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾

«و [محتضر را] ساق به ساق دیگر درپیچد، آن روز است که به‌سوی پروردگارت سوق دادن باشد.»

تصویر پایی که در پای دیگر پیچ خورده، به حرکت مردم (المساق) به سوی پروردگارشان پیوند خورده است.^{۴۱} اینکه پاها - حتی درهم پیچیده - شانه به شانه سرنوشت بشری در روز قیامت حرکت می‌کنند، نقطه کانونی جناس است. از این رو، بر ناگزیری بازگشت به‌سوی خدا تأکید می‌شود.

در سوره نور / ۳۷ افراد نیکوکاری که دائماً به یاد خدا هستند و نماز می‌خوانند و زکات می‌دهند، در وضعیتی به سر می‌برند که:

﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾

«مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی، آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی‌دارد، و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود می‌هراسند.»

در این آیه، مراد از «یوماً» روز قیامت است. در این روز قلوب مردم دگرگون می‌شود. حتی برای نیکوکاران نیز ممکن است امور آن گونه که فکر می‌کردند، پیش نرود. به دیگر سخن، این مسأله هم جنبه منفی دارد (یعنی به آن پاداشی که خود تصور می‌کردند، دست نیابند)، هم جنبه مثبت (یعنی پاداش همان گونه که در آیه بعد بیان می‌شود، با تمام پاداش‌های پیشین آنها متفاوت است).^{۴۲}

سوره غافر / ۱۸ نمونه‌ای دیگر از جناس است که در آن با واژگان «کاظمین» و «ظالمین» بازی شده است:

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾



«و آنها را از آن روز قریب [الوقوع] بترسان، آن گاه که جانها به گلوگاه می‌رسد، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند. برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد.»
 رابطه میان دو واژه به این پشیمانی اشاره می‌کند که کسانی که خدا را انکار می‌کنند، جهان پس از مرگ را تجربه خواهند کرد، اما آنها کسانی‌اند که خود را فریب داده‌اند.

نیز در آیات ۷۵-۷۶ همین سوره، شادی و سرمستی‌ای (فعل یفرح) که مردم (گمراه) بر حسب باورهای اشتباه خود بروز می‌دهند، احساسی کاذب از سرخوشی (فعل یمرح) را نصیب آنان می‌کند که البته این احساس راهبر آنان است، لیکن به سوی جهنم^{۴۳}:

﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِذَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ۖ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾

«این [عقوبت] به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید و بدان سبب است که [سخت به خود] می‌نازیدید. از درهای دوزخ درآید، در آن جاودان [بمانید]، چه بد است جای سرکشان!»

تغییر زبان که به واسطه جناس حاصل آمده است، مسخ فردیت را در پی می‌آورد.

در سوره کهف / ۱۰۳-۱۰۴، کافران تلاش بیهوده به کار می‌بندند، حتی آن گاه که «می‌پندارند» (یحسبون) «کار خوب انجام می‌دهند» (یحسنون)^{۴۴}.

﴿قُلْ هَلْ تَنْبِتُكُم بِأَنْحُسِرِينَ أَعْمَالًا ۖ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾

«بگو آیا شما را از زینکارت‌ترین مردم آگاه گردانم؟ [آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.»

در این آیات، جناس‌سازی موقعیتی قرآن کاملاً مشهود است: تمام آنچه کافران انجام می‌دهند و می‌پندارند، جملگی خسران و زیان است. نوع گزینش واژگان، جنبه‌ای دیگر از فریبندگی موقعیت آنان را نشان می‌دهد.

۲. برخی جناس‌ها ویژگی‌های خاص معنای واژگان را پررنگ جلوه می‌دهند: عبارت «همزه لمزه» (a backbiting slandere) در سوره همزه / ۱:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ «وای بر هر بدگوی عیبجویی»^{۴۵}؛ همان کسان که در آتش خرد کننده قیامت گرفتار خواهند شد.

و نیز انعام / ۲۶:

﴿وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

«و آنان [مردم را] از آن باز می‌دارند و [خود نیز] از آن دوری می‌کنند و [الی] جز خویشان را به هلاکت نمی‌افکنند و نمی‌دانند»^{۴۶}

که به کافران اشاره دارد. هر دو آیه بر کنش شیطانی کافران که اعمالشان گمراه کننده است، تأکید می‌کنند.

۳. نوعی خاص از سبک تکرارشونده جناس در قرآن بسامد دارد و حتی تصور می‌شود که بخشی از گنجینه اصطلاحات قرآنی به شمار می‌رود. در نساء / ۱۴۲:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند. با مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی‌کنند»^{۴۷}

منافقان سعی می‌کنند که به خدا نیرنگ بزنند، حال آنکه خداست که به آنان نیرنگ می‌زند. در آل عمران / ۵۴:

﴿وَمَكْرُؤًا وَ مَكَرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾

«[دشمنان] مکر ورزیدند و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است»^{۴۸}

کافران مکر می‌ورزند، اما خداوند مکرری کارسازتر به کار می‌بندد. این آیات، عباراتی مانند «چشم در برابر چشم» را به خاطر متبادر می‌کنند. آیه ۱۹۴ سوره بقره مصداق تمام و کمال این امر است^{۴۹}:

﴿الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾

«این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و [هتک] حرمت‌ها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایبندگان است».



نمونه دیگر توبه / ۱۲۷ است:

﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند [و می‌گویند] آیا کسی شما را می‌بیند؟ سپس [مخفیانه از حضور پیامبر] بازمی‌گردند. خدا دل‌هایشان را [از حق] برگرداند، زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند.»

در این آیه، «بازگشت» فیزیکی (انصراف) کافران با برگرداندن دل‌های آنان از جانب خدا، همخوانی پیدا کرده است.^{۵۰}

در هر یک از این نمونه‌ها، کنش آدمیان همان نیست که بروز می‌دهند - چرا که خداوند است که بر تمامی اعمال آدمی فایق می‌آید - و این امر حاصل نیامده، جز در پرتو کاربرد بازی‌های کلامی در قرآن. البته از خاطر دور ندارید که کاربرد (verbal participle) در زبان عربی معیار برای جناس‌سازی به کار رفته است.

باری، از تمام این نمونه‌ها پیداست که خاستگاه غایی زبان به خداوند برمی‌گردد و دلایل ارائه شده نیز نشان می‌دهند که معنای حقیقی زبان نزد خداوند است.

البته در حوزه زبان بشری این گونه ابهام‌سازی همیشه جنبه منفی ندارد. چند معنایی نه فقط خود فریبی است، بلکه صاحب اختیار شدن نیز است. قدرت زبان در این است که بتواند معنای بالقوه هر واژه را بالفعل کند. برای نمونه در روم / ۳۰:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ یَصْدَعُونَ﴾

«پس به سوی این دین پایدار روی بیاور، پیش از آنکه روزی از جانب خدا فرا رسد که برگشت‌ناپذیر باشد و در آن روز [مردم] دسته دسته می‌شوند.»

فعل «اقام» با صفت «القیم» (راست، حقیقی) که از جمله ویژگی‌های اسلام است، جناس ساخته است. این جناس، دو مفهوم را به طرز معنادار به هم پیوند می‌زند. روی آوردن مؤمن - کنشی فیزیکی (در عبادات) - نه به گمراهی، بلکه به این تصدیق منتهی می‌شود که این گونه ابهام نزد خداوند برطرف می‌شود. خداوند کنشی انسانی (روی آوردن به سمت خدا) را به واسطه بازی کلامی به کنشی معنوی (پایداری، پرستش) بدل می‌کند.

آیه ۲۴ سوره اسراء، نمونه‌ای پیچیده‌تر ارائه می‌دهد:

﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾

«و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو «پروردگارا! آن دو را رحمت کن، چنان که مرا در خردی پروردند.»

در این آیه، ارتباط میان والدین و خدا به واسطه جناس‌سازی پرننگ‌تر می‌شود. سپاسگزاری از والدین به واسطه بازی کلامی با «رحم» - ارحم و ربی - «ربیانی»، با سپاسگزاری از خداوند همخوانی پیدا می‌کند. نگرش اخلاقی پسندیده در زندگی (احترام به والدین) با تجلی در احترام به خداوند، دوچندان پرننگ می‌شود و این امر به واسطه جناس‌سازی حاصل می‌شود. در آیه ۲۷۶ سوره بقره نیز آمده است:^{۵۱}

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ﴾

«خدا از [برکت] ربا می‌کاهد و بر صدقات می‌افزاید، و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد.»

مشابه همین آیه در سوره روم آیه ۳۹ آمده است:

﴿وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبًا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ﴾

«و آنچه [به قصد] ربا می‌دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی‌گیرد و [لی] آنچه را از زکات - در حالی که خشنودی خدا را خواستارید - دادید، پس آنان همان فزونی‌یافتگانند [و مضاعف می‌شود].»

در این آیه، جناس در اینجاست که یک واژه بسته به بافت آیه، می‌تواند مبین خوبی (رُبّی) یا بدی (رِبا) باشد.

گاهی جناس‌سازی کمک می‌کند که پاداش‌های بهشت دوچندان جلوه کند. آیه ۲۱ سوره حدید عرض جنت را با عرض آسمان و زمین (ارض) برابر می‌داند:^{۵۲}

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

«[برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت جویند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد، آن را می‌دهد، و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.»

در آیه ۵۴ سوره الرحمن آمده است:^{۵۳}



﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرْشٍ بَطَّانِيهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾

«بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت‌بافت است، تکیه زند و چیدن میوه [از] آن دو باغ [به] آسانی [در دسترس است].»

نمونه دیگر واقعه / ۸۹ است:

﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾

«[در] آسایش و راحت و بهشت پر نعمت [خواهد بود].»

در این آیه، آسایش، راحتی و رضایتمندی از جمله پاداش‌های بهشت به‌شمار رفته است^۴. بوی بهشت که به مشام رسد، واژگان تفاوت ظاهری خود را از دست می‌دهند. در بحث از چندمعنایی، تفاوت‌های ظاهری واژگان، جملگی رنگ می‌بازند.

۴. در برخی نمونه‌ها، بازی کلامی به‌کاربرد عبارتی غیرمترقبه بستگی پیدا می‌کند. «غیرمترقبه بودن این گونه جناس به‌واسطه به‌کارگیری مکرر عبارات مختلف در موقعیت‌های بافتی یکسان یا مشابه ایجاد می‌شود. از حیث تاریخی وقتی عبارتی در زبان کلیشه‌ای می‌شود، جناس به کار رفته در عبارت به‌واسطه کاربرد بیش از اندازه از کف می‌رود^۵. در خصوص قرآن با عنایت به حجم محدود شواهد و نبود پیشینه امروزی و مقایسه شدنی، تحلیل همه جانبه جناس‌ها با شک و تردید همراه است. کاربرد جناس‌سازی در نمونه زیر شاهد این مدعا است:

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (انعام/۶۷)
«من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.»

این عبارت ابراهیم یعنی «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» در جاهای دیگر قرآن با عباراتی دیگر ذکر شده است:

﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ﴾ (بقره/۱۴۴)

«[به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید.»

﴿وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّیْنِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یونس / ۱۰۵)

«و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور، و زنهار از مشرکان مباش.»
 ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم/۳۰)

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (بقره/۱۴۹)

«و از هر کجا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان، و البته این [فرمان] حق است و از جانب پروردگار تو است و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.»

﴿وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأْتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (بقره/۱۵۰)

«و از هر کجا بیرون آمدی، [به هنگام نماز] روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان و هر کجا بودید، روی‌های خود را به سوی آن بگردانید، تا برای مردم - غیر از ستمگرانشان - بر شما حجتی نباشد. پس، از آنان نترسید و از من بترسید، تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم، و باشد که هدایت شوید.»

﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۱۱۵)
 «و مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست. آری، خدا گشایشگر داناست.»

تمام این عبارات جملگی به «to turn one's face» ترجمه شده‌اند.^{۵۶} بنابراین می‌توان گفت عبارت «وَجْهَتُ وَجْهِي» به خاطر ماهیت ظاهراً استثنایی خود دارای جناس است. عرب زبانان این عبارت را به سبب ویژگی‌های صوری آن، یعنی تکرار حروف در ریشه کلمه، جناس در نظر می‌گیرند. و البته در این میان به معنایی که ممکن است از کنار هم قرار گرفتن این دو واژه حاصل شود کاری ندارند. برخی مفسرین عبارت «وَجْهَتُ وَجْهِي» را به استواری چرخش صورت و برخی به تلون قلب اشاره کرده‌اند.

پاره گفته لوط در شعراء/ ۱۶۸ مبین بازی میان دو واژه «عمل» و «قال» است^{۵۷}:

﴿قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ﴾

«گفت: به راستی من دشمن کردار شمایم.»

می‌توان گفت دو معنای گفتن و دشمنی ورزیدن، در بطن واژه «قالین» آمده است. در واقع، جناس در بافت واژگان شخص لوط مستتر شده است. بدیهی است فعل «قال» آغازین، خواننده و شنونده آیه را از رهگذر تداعی کلامی (به‌واسطه شبه تبار واژگان) به یاد واژه «قالین» می‌اندازد. لوط از جمله افرادی است که دائماً علیه غیراخلاقیات قومش افشاگری می‌کند، چرا که دشمن غیراخلاقیات است. گفتنی است که جناس در چشم خواننده آشکار، اما خود گزاره‌ای که لوط بر زبان می‌آورد، جناس مستتر دارد.

تنها کاربرد دیگر ریشه «قال» در ضحی / ۳ آمده است^{۵۸} مبنی بر اینکه خداوند از محمد ﷺ ناراضی نیست (ما قلی). با توجه با تفاسیری که در مورد این آیه مطرح است، می‌توان این فعل را جناس‌دار در نظر گرفت. خداوند برای مدتی با محمد ﷺ سخن نمی‌گوید (عدم دریافت وحی از جانب محمد ﷺ در اوایل نبوت پیامبر، شبهاتی برانگیخت و همین امر پیامبر را نگران کرد. این آیه برای اطمینان قلب پیامبر نازل شده است). از این رو، این آیه اطمینان می‌دهد که خدا از پیامبر ناخشنود نیست و دوباره با او سخن گفتن را آغاز کرده است. دست پایین را که بگیریم، می‌توان داستان‌های پیرامون این آیه را چونان جناسی محسوس^{۵۹} در نظر آورد.

می‌توان در این نوع جناس‌سازی قرآن، از سایر مسائل حایز اهمیت نیز سخن به میان آورد. سایر مطالعات جناس نشان می‌دهد این ویژگی ادبی، ماهیت دوگانه وجود بشر را برآفتاب می‌کند. برای نمونه، جناس‌ها در حوزه اخلاقیات، ابهام میان مقولات خیر و شر را نشان می‌دهند. در حوزه زندگی بشر، خواننده به خوبی احساس می‌کند قرآن تأکید دارد زبان، فریبکار است و استحکامی ندارد و از این رو، بسیاری از تصورات انسان درباره وجود و ماهیت دوگانه آن به‌واسطه جناس‌ها، پای در گریز و توهم برانگیز معرفی می‌شوند. اما در عین حال، پیداست که پیام قرآن فراتر از این مسایل است. در واقع، از رهگذر بازی میان نسبیت و قطعیت زبان، در



نهایت، قطعیت خداوند و خطاپذیری بشریت به واسطه جناس‌ها، دوچندان پررنگ می‌شود. دست کم، این امر در خصوص نمونه‌هایی که تاکنون بررسی کردیم، مصداق پیدا می‌کند.

جناس‌ها به صورت مکرر نام‌ها را تداعی می‌کنند. نظریه ادبی جدید که مصداق خود را از ادبیات انجیلی شاهد مثال می‌آورد، این وجه جناس‌سازی را اگر نه به کارآمدی کل روایت، بلکه به کارآمدی حتی اصل جناس می‌داند. در این خصوص نه ابهام، بلکه جامعیت زبان است که جناس‌سازی بدان توجه نشان می‌دهد؛ همه چیز معنادار است؛ حتی اگر معنایی از آن انتظار نرود. بنابراین، ابهام لزوماً به معنای امر مبهم نیست، ابهام می‌تواند مزیت و محتوایی خاص را انتقال دهد.

با توجه به طیف اشخاص انجیل و تداعی‌هایی که از راه جناس‌سازی نام این اشخاص به ذهن خطور می‌کند، نمونه منحصر به فرد قرآنی در سوره شعراء/ ۴۴ آمده است. در این آیه، نام سلیمان و فعل «اسلم» در داستان حضرت سلیمان و ملکه سبا، با هم جناس می‌سازند.^{۶۰} ملکه سبا اعتراف می‌کند:

﴿قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«به او گفته شد: وارد ساحتِ کاخ [پادشاهی] شو. و چون آن را دید، برکه‌ای پنداشت و ساق‌هایش را نمایان کرد. [سلیمان] گفت: این کاخی مفروش از آبگینه است. [ملکه] گفت: پروردگارا، من به خود ستم کردم و [اینک] با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.»

سلیمان عليه السلام که تسلیم امر خداوند شده، با تسلیم ملکه در برابر امر خداوند، در ارتباط قرار می‌گیرد. در اینجا، تأکید بر سلیمان و نه دیگر پیامبران است؛ پیامبری که ملکه را به تسلیم در برابر امر خداوند ترغیب می‌کند.

با این حال، قرآن از جناس‌سازی نام‌ها، نمونه‌های زیادی ارائه نمی‌دهد. شایان ذکر اینکه بسیاری از امکانات جناس‌سازی داستان‌های انجیل، در قالب زبان عربی از دست می‌رود. برای نمونه، نام اسحاق از این گونه است. نام اسحاق در عبری، «یتسحاق» است که به معنای خنده است.^{۶۱}



نمونه دیگر نام یعقوب است از ریشه «عَقَبَ»، به معنای مجازات (عِقَاب) که بیست بار در قرآن تکرار شده است. تنها آیه‌ای که نام یعقوب با ریشه آن قرابت نزدیک پیدا می‌کند، سوره بقره آیات ۱۴۰-۱۴۳ است:

﴿أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ... وَمَا جَعَلْنَا الْقَبِيلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾

یا می‌گویید: «ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [دوازده‌گانه] یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟» بگو: «آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟...» و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، بازشناسیم و البته [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت‌شان کرده، سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند، زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است.»

واژه «عقبیه» (دو پاشنه) خطاب به کسانی است که بر روی پاشنه‌های پا ایستاده و از فرمان الهی در خصوص قبله، روی برگردانده‌اند.^{۶۲}

این پیام الهی به داستانی اشاره می‌کند که در سفر پیدایش باب ۲۵ آیه ۲۶ آمده است. در این آیه معنای عقب و نام یعقوب با هم تجنیس می‌شوند.^{۶۳} بر اساس این داستان، ربکا همسر اسحاق دوقلو حامله می‌شود. ابتدا عیسو/ ادوم به دنیا می‌آید و سپس از پی او یعقوب^{۶۴}. با این حال، بافت قرآنی به این گونه ارتباط هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. اشاره به پاشنه‌ها و ارتباط آن با نام یعقوب در متن و مضمون قرآن جایی ندارد.

نمونه دیگر جناس موجود در کلمه «مصر» در بقره/ ۶۱ است. در جایی دیگر در قرآن، موسی با مصر در معنای اسم خاص مرتبط می‌شود که از نظر دستوری، دیپتوتی مشترک با سایر اسامی شهرهای خارجی و نام شهرها و کشورهاست.^{۶۵} کاربرد این واژه به منزله دیپتوت در سوره بقره هم به معنای اسم عام شهر است و هم اسم خاص مصر.^{۶۶}

۵. در تاریخ زبان از برخی توانمندی‌های زبان در امر جناس سازی ذکر به میان آمده است. همان گونه که معنای واژگان در گذر زمان تغییر می‌کند، جناس‌ها نیز

هم رنگ می‌بازند و هم رنگ می‌گیرند. جناس در نام محمد ﷺ و لقب احمد (بسیار ممدوح) در سوره صف/ ۶ از این گونه است. این آیه‌ای است که در آن مسیح آمدن پیامبر را مژده می‌دهد.

﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ﴾^{۶۷}

«و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارت‌ترکم.» پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است.»

توضیح این جناس اندکی مشکل‌زاست. از چشم خوانندگان قرآن در قرن سوم هجری، این آیه اصلاً جناس ندارد آنان می‌دانستند که نام محمد، احمد است. «مونتگرگی وات» استدلال می‌آورد که تا پیش از آن زمان، احمد به جای اسم محمد به کار نمی‌رفت و در قرون اولیه صدر اسلام، احمد معنای صفتی عام در بر داشت. به زعم وات، فقط پس از رویارویی اسلام با مسیحیت بود که رابطه میان دو اسم برای مسلمانان آشکار گردید و احمد معادل نام محمد قرار گرفت.

به زعم برخی مفسرین^{۶۷}، آیه ۵۷ سوره نجم ﴿أَزِفَتِ الْأُزْفَةُ﴾^{۶۸} «[و چه] نزدیک گشت قیامت!»، با اسم خاص ناظر به روز قیامت جناس ساخته است. اگر این گونه باشد، این جناس را می‌توان نوعی جناس تبارساز لحاظ کرد. واژه «ازفت» به معنای نزدیک شدن است. این واژه در آیه ۱۸ سوره غافر نیز با واژه «یوم» آمده است و این امر نشان می‌دهد که می‌توان این واژه را اسم خاص در نظر گرفت:

﴿وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأُزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ﴾^{۶۹}

«و آنها را از آن روز قریب [الوقوع] بترسان، آن‌گاه که جان‌ها به گلوگاه می‌رسد، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند. برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد.»

بازی میان فعل «هدی» و اسم «یهود» در آیه ۶۲ سوره بقره، نمونه‌ای کارآمدتر (و توسعاً شناختنی‌تر) از بسط روایت در قرآن به دست می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارَى وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^{۷۰}



«در حقیقت، کسانی که [به اسلام] ایمان آورده، و کسانی که یهودی شده‌اند، و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت، و نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهناک خواهند شد.»

این آیه، عبارت «الذین هادوا» را به کار می‌برد که فعلی جعلی است از واژه «یهود» (و احتمالاً از ریشه ه-ود). این عبارت ده بار در قرآن و گاهی همراه با عبارت «الذین امنوا» به کار می‌رود. این گونه اشاره به یهودیان با گفته یهودیان و مسیحیان در آیه ۱۳۵ سوره بقره تجنیس می‌شود:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید. بگو «نه، بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گرا [هستم] و وی از مشرکان نبود.»

در آیات دیگر مانند انعام/۸۳، انبیاء/۷۳ نیز با واژه «هدا» در اشاره به نام پیامبران عبری بازی می‌شود؛ پیامبرانی که جمله هدایت شدند و هدایت کردند.

به همین ترتیب و به طرز کاملاً کارآمد، در آیه ۱۴ سوره صف، واژه «انصار» با واژه «نصاری» در آیه ۶۲ سوره بقره تجنیس می‌شود:^{۶۸}

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یاران خدا باشید، همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانی‌اند؟» حواریون گفتند: «ما یاران خداییم.» پس طایفه‌ای از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و طایفه‌ای کفر ورزیدند، و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند.»

اینکه برخی مفسرین متأخر این واژه را با «نصارا» (مسیحیان) هم ریشه می‌دانند، مبین نحوه تغییر جناس در گذر زمان است.^{۶۹}

۶. کاربرد بسیار خاص بازی کلامی زمانی رخ می‌دهد که واحدی مضمونی شکل می‌گیرد که بیشتر به شکل تکرار واژگان مقفای پایانی است. برای نمونه، آیات ۷-۸ سوره عادیات به ترتیب به «شهید» و «شدید» ختم می‌شوند. می‌توان استدلال کرد که در این آیات کسی که به ناسپاسی انسان شهادت می‌دهد، با

دلبستگی شدید به مال و ثروت جناس می‌سازد. وقتی آیات ۶-۱۱ را در بافت

سوره در نظر می‌گیریم، این گونه تفسیر دو چندان قوت می‌گیرد:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿

«که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است، و او خود بر این [امر]، نیک گواه است. و راستی او سخت شیفته مال است. مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست بیرون ریخته گردد، و آنچه در سینه‌هاست فاش شود، در چنان روزی پروردگارشان به [حال] ایشان نیک آگاه است.»

تفسیر این آیات کاری سهل نیست، اما به نظر می‌آید آیه‌ای که با «شهادت» پایان می‌پذیرد، با آیه پیشین ارتباط نزدیک دارد و آیه‌ای که با «شدید» به پایان می‌آید، با آیه‌ای دیگر در ارتباط نیست.

نمونه دیگر آیات ۱۷-۱۸ سوره انشقاق است:

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿

«سوگند به شب و آنچه [شب] فروپوشاند، سوگند به ماه چون [بند] تمام شود.»

در اینجا، مفهوم «شفق» در آیه ۱۶ و «طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ» در پایان آیه ۱۹ مبین این است که دو آیه ۱۶ و ۱۷ و دو واژه «وَسَقَ» و «اتَّسَقَ» به طرز دلالت آور با بافتی گسترده‌تر از آنچه اکنون هستند، با یکدیگر ارتباط دارند.

نمونه دیگر آیات ۴۳-۴۴ سوره نور است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَاقِرُهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ﴾ يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكٍ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿

«آیا ندانسته‌ای که خدا [ست که] ابر را به آرامی می‌راند، سپس میان [اجزای] آن پیوند می‌دهد، آن گاه آن را متراکم می‌سازد، پس دانه‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید، و [خداست که] از آسمان از کوه‌هایی [از ابر یخ‌زده] که در آنجاست، تگرگی فرو می‌ریزد و هر که را بخواهد، بدان گزند می‌رساند، و آن را از هر که بخواهد، باز می‌دارد. نزدیک است روشنی برقش چشم‌ها را ببرد. خداست که شب و روز را با هم جابه‌جا می‌کند. قطعاً در این [تبدیل] برای دیده‌وران [درس] عبرتی است.»

ابصار در معنای بینایی فیزیکی در آیه ۴۳ با بصیرت ذهنی در آیه ۴۴ تجنیس

می‌شود. در اینجا، نقش استعاره شایان ذکر است.^{۷۰}



در قرآن به قوافی جناس‌دار نیز بر می‌خوریم و آیاتی که این قوافی را در خود دارند، کارکرد جناس را نشان داده و بر همبستگی میان ابهام (با تبعات خوب و بد) تجربه انسانی در ارتباط با خدا تأکید می‌کنند.

آیات ۲۲-۲۳ سوره قیامه نمونه‌ای کاملاً شناخته شده ارائه می‌دهد:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾

«در آن روز چهره‌هایی شادابند، و به سوی پروردگار خود می‌نگرند.»

نگریستن به خدا شادابی در پی می‌آورد و هر دو واژه یکی می‌شوند: نگریستن به خدا شادابی است. اینکه آیات ۲۲ تا ۳۰، آیات دوگانه و سه‌گانه ایجاد می‌کنند، شایان توجه‌اند.

آیات ۷۲-۷۳ سوره صفات، «مُنذِرِينَ» با «الْمُنذِرِينَ» جناس می‌سازد. آیات ۷۱-

۷۴ به شرح زیر است:

﴿وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ۖ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنذِرِينَ ۖ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُنذِرِينَ ۖ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾

«و قطعاً پیش از آنها بیشتر پیشینیان به گمراهی افتادند. و حال آنکه مسلماً در میانشان هشداردهندگانی فرستادیم. پس ببین فرجام هشدارداده‌شدگان چگونه بود. به استثنای بندگان پاکدل خدا.»

«منذِرِينَ» پیامبرانند و «منذِرِينَ»، کافرانی که جایگاهشان در دوزخ است. معلوم در برابر مجهول؛ نجات یافته در برابر محکوم شده: این دو گروه، دو گروهی‌اند که تحت فرمان خدا، یک ریشه دارند.

نمونه پایانی آیات ۷۹-۸۰ سوره شعراء است:

﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي ۖ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي﴾

«و آن کس که او به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند، و چون بیمار شوم، او مرا درمان می‌بخشد.»

در این آیات، «یسقین» و «یشفین» با هم جناس دارند: هر دو الطاف خداوند به مؤمنان است.

در مجموع، جناس در قرآن تا حد زیاد به قرائت خواننده از متن قرآنی بستگی دارد. کاربرد واژگان بخشی از معنای انتقال یافته است و پیام قرآنی به واسطه واژگان

به کار رفته، دوچندان پررنگ می‌شوند. شک نیست که این امر مستلزم این حقیقت است که واژگان، معانی را فقط از رهگذر بافت انتقال می‌دهند.^{۷۱}

پی‌نوشت‌ها:

۱. در این مقاله، تمام آیات عربی و نیز ترجمه‌های فارسی افزوده‌های مترجم است.

2. puns
3. rhyme
4. metaphor
5. sound
6. Paul Ricoeur, 'Word, polysemy, metaphor: creativity in language,' reprinted in Mario J. Valdes, *A Ricoeur reader: reflection and imagination* (Toronto: University of Toronto Press, 1991), 65-85 (originally published in *Philosophy Today*, 17, 1973, 97-128); this article provides an excellent introduction to many issues related to the topics discussed here.
7. word play
8. See, for a summary, El (1st ed., Leiden: E.J. Brill, 1913-36), S.V. 'tadjnis', VII, 599-60; see further below.
9. Wilfred G. E. Watson, *Classical Hebrew poetry: a guide to its techniques* (Sheffield: JSOT Press, 1984), 238; see also Harold Fisch, *Poetry with a purpose: biblical poetics and interpretation* (Bloomington: Indiana University Press, 1988), 6-7 and passim, for examples of the treatment of puns and the way they act to draw attention to language within the biblical text.
10. For example, see the frequently cited article, James Brown, 'Eight types of puns', *PMLA*, 71. 1956, 14-26.
11. literal
12. For example, as in *ibid.*
13. As is frequently the case in the Arabic treatments of the subject. See below.
14. context
15. Steven Ullmann, *Semantics: an introduction to the science of meaning* (Oxford: Blackwell, 1962), 188, sees the division between explicit and implicit puns as the basic element in their classification, arguing that polysemous, implicit puns are 'more interesting'.
16. ambiguity
17. polysemy

18. homonymy
19. suprise
20. contextualization
21. portmanteau
22. Finnegans Wake
23. effect
24. anagrams
25. antanclasis
26. F. Ahl, Metaformations, 22.
27. Debra Fried: ' Rhyme puns ', in J. Culler (ed.), On puns, 99.
28. consonantal groupings
29. cognate accusative construction
30. Cognate subject
31. J. Culler, 'The call of the phoneme: introduction', in J. Culler (ed.), On puns, 13.
32. jinas or tajnis
33. transposition
34. See the outline provided in the article ' tajnis' in EI (1st ed.), VII, 599-600.
35. I have made no attempt at a full survey of Arabic sources in what follows, nor have I included every possible example.
36. author's intention
37. perception
38. convention
39. James Kugel, 'On the Bible and literary criticism,' Prooftexts, 1, 1981, 222.
40. Cited EI (1st ed).

ریپین از سیوطی نقل قول می‌آورد که برخی «الساعه» را جناس در نظر نگرفته‌اند، چرا که کلمه «ساعه» یک معنای حقیقی و یک معنای مجازی (استعاری) دارد. در تفسیر آسان، ج ۴، ص ۳۴۳، ذیل آیه ۳۰ سوره انعام، درباره واژه «الساعه» آمده است: «مفسرین درباره کلمه «السَّاعَة» اقوالی دارند، گر چه خدا می‌داند، ولی آنچه به نظر مؤلف می‌رسد، این است: معنای کلمه «ساعه» که تقریباً در ۴۸ موضع از قرآن مجید به چشم می‌خورد، نام قیامت می‌باشد، زیرا معنای ساعت از نظر لغت، یک قسمتی از زمان غیر محدود است، و تقسیم شدن شبانه‌روز به ۲۴ ساعت هم به همین مناسبت می‌باشد. از طرف دیگر، ثانیه، دقیقه، ساعت، شبانه‌روز، ماه و سال از کیفیات دنیوی و مورد نیاز مردم و موجودات دیگر آن است. ولی عالم



آخرت محدود به این حدود و موقت به این اوقات نیست تا بتوان پنداشت روز قیامت یک ساعت یا بیشتر یا کمتر است.»

علامه طباطبایی (در ترجمه المیزان ج ۱۶، ص ۳۰۸) می‌نویسد: «این آیات به منزله دنباله‌ای است برای آیات سابق، که قدرت‌نمایی‌ها و براهین خدایی بر وحدانیت او، و نیز بر معاد را ذکر می‌کرد. و نیز به منزله توطئه و زمینه‌چینی است برای آیه‌ای که سوره با آن ختم می‌شود، چون بعد از آنکه مقداری از آیات و حجت‌ها را بیان نمود، اشاره فرمود به اینکه مشرکین از کسانی نیستند که انتظار ایمان از ایشان داشته، و یا حتی امید و طمع آن را داشته باشی. خواست بیان کند که ایمان نیاوردنشان به خاطر جهلی است که نسبت به حق دارند، و سخن حق را باطل می‌پندارند و آیات صریح الدلاله را بی دلالت می‌پندارند، و به همین جهت افترا می‌بندند، و هیچ عذری هم که بدان متعذر شوند ندارند.

و این افتراها و حالی به حالی شدن‌ها، و میلشان از حق به باطل، هم‌چنان در ایشان ادامه دارد، و از ایشان جدا شدنی نیست، تا قیام قیامت. برای اینکه در آن روز هم امر بر ایشان مشتبّه می‌شود، خیال می‌کنند که بین مرگ و قیامت غیر از یک ساعت از روز درنگ نکرده‌اند، هم‌چنان که هر حقی بر آنان مشتبّه می‌شد، و آن را باطل می‌پنداشتند. پس اینکه فرمود ﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ﴾، حکایت وضع ایشان است، که در مسأله فاصله بین دنیا و آخرت دچار اشتباه شده، به حدی که پنداشتند که این فاصله ساعتی از یک روز بوده [است].»

در تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۸۱، ابتدا ذیل آیه ۱۴ سوره روم بحثی درباره «الساعة» مطرح می‌شود:

«توجه به این نکته نیز لازم است که در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در دو آیه از آیات مورد بحث، از قیام قیامت تعبیر به «قیام ساعت» شده است. این به خاطر آن است که «ساعة» در اصل به معنای جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است، و از آنجا که از یک سو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق‌آساست، و از سوی دیگر به مقتضای «سریع الحساب» بودن، خداوند حساب بندگان را در آن روز به سرعت می‌رسد، این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته تا مردم موقعیت



رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند. «ابن منظور» در «لسان العرب» می‌گوید: «ساعه» اسم برای زمانی است که صبحه پایان جهان زده می‌شود، و همگی ناگهان می‌میرند، و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می‌شوند. این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده که در صبحه نخستین - که خداوند در آیه ﴿إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾ (یس/۲۹) اشاره کرده - به‌طور ناگهانی همگی می‌میرند (و در نفخه دوم ناگهان همه به پا می‌خیزند و قیامت بر پا می‌شود).

«زبیدی» در «تاج العروس» از بعضی نقل می‌کند که «ساعه» سه گونه است: «ساعت کبری» روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب. و «ساعت وسطی» روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازات‌های الهی و عذاب‌های استیصال). و «ساعت صغری» روز مرگ هر انسانی.

سپس در صفحه ۴۸۳ ذیل همین آیه ۵۵ آمده است:

«گفتیم در این سوره، بحث‌های مربوط به «مبدأ» و «معاد» همچون تار و پود یک پارچه انسجام یافته است. و در آیات مورد بحث به دنبال بحث‌هایی که قبل از آن پیرامون مبدأ و معاد بود نیز بار دیگر به مسأله رستاخیز باز می‌گردد و صحنه دردناک دیگری از حال مجرمان را در آن روز مجسم می‌سازد. می‌گوید: «روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که فقط ساعتی در عالم برزخ توقف داشتند!» تعبیر به «ساعه» از روز قیامت، چنانکه سابقاً هم اشاره کرده‌ایم، یا به خاطر آن است که قیامت در یک لحظه ناگهانی برپا می‌شود، و یا از این جهت است که به سرعت اعمال بندگان مورد حساب قرار می‌گیرد، زیرا خداوند سریع الحساب است. و می‌دانیم «ساعه» در لغت عرب به معنای جزء کمی از زمان است. گرچه در آیه فوق، سخن از محل این توقف به میان نیامده است و لذا بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به توقف در دنیا باشد که در واقع لحظه زودگذری بیش نیست، ولی آیه بعد دلیل روشنی است بر اینکه منظور همان توقف در جهان برزخ و عالم بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است، زیرا جمله «لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ» پایان این دو را به قیامت منتهی می‌کند و این جز در مورد برزخ صحیح نیست

دقت کنید). این را نیز می‌دانیم که «برزخ» برای همه یکسان نمی‌باشد؛ گروهی در عالم برزخ حیات آگاهانه‌ای دارند، اما گروه دیگری همچون افرادی هستند که به خواب فرو می‌روند و گویی در قیامت از خواب خود بیدار می‌شوند و هزاران را ساعتی می‌پندارند!»

41. Cited EI (1st ed.), s.v. 'tadjnis', VII, 599; al-'Askari, 331; al-Suyiiti, 111, 272; Lashin, 161.

42. Cited in al-'Askari, 331; also al-Rummani (d. 386 A.H.), al-Nukat fi iydz al-Qur'dn, in M. Khalaf Allah and M. ZaghlG1 Sallam (ed.), Thalith rasd'ilfi iyiz al-Qur'dn (Cairo: Dgr al-Macarif, 1956), 100.

البته اظهار نظر ریپین اندکی مبهم است. شاید منظور این است که حتی نیکوکاران نیز که تصور می‌کنند اعمال نیکو انجام داده‌اند، در آن روز که دل‌ها و دیدگان منقلب می‌شود، نگران امور خودند (مترجم).

43. Cited in al-'Askari, 340; al-Suyiiti, 111, 272; Lashin, 162.

44. Cited in al-Suyiiti, 111, 272; Lashin, 161.

45. Cited in EI (1st ed.), s.v. 'tadjnis', vrr, 600; al-Suyiiti, 111, 272.

46. Cited in al-'Askari, 340; al-Suytiti, III, 272; also see Richard Bell, A Commentary on the Qur'an (Manchester: Journal of Semitic Studies, 1991), ad loc.

47. Cited in al-Rummani, 99.

48. Cited in ibid., 99.

49. Cited in ibid., 99.

50. Cited in ibid., 100.

51. Cited in Lashin, 163

52. Cited in al-'Askari, 340.

53. Cited in al-Suyiiti, 111, 273; Lashin 163.

54. Cited in al-'Askari, 331, who glosses rayhdn as 'sustenance', rizq; al-Suyiiti, 111, 273.

55. This is the same problem as determining whether a word is used metaphorically or not: in the changing nature of a language, metaphors become lexicalized and then exist as polysemous meanings ('metaphors we live by').

56. Cited in al-'Askari, 331; al-Suyiiti, 111, 273

۵۷. در میزان، ج ۱۵، ص ۴۳۷ ذیل این آیه آمده است:

«مراد از «عمل» ایشان به طوری که از سیاق برمی‌آید، همان جمع شدن مردان با یکدیگر و ترک زنان است، و کلمه «قالی» به معنای مبغض و دشمن است و مقابله تهدید قوم که گفتند: «تو را تبعید می‌کنیم»، به مثل چنین کلامی که «من دشمن عمل شمایم» و اینکه اصلاً متعرض جواب از تهدید ایشان نشد، معنا را



چنین می‌کند که: من از تبعید شما هیچ بیم ندارم و ابداً در فکر و اندیشه آن نیستم، بلکه همه غصه من در این است که چرا شما چنینید، و عملتان را دشمن می‌دارم و بسیار علاقه‌مند به نجات شما هستم، نجات از وبال این عمل که خواه ناخواه روزی گریانتان را می‌گیرد.»

در تفسیر آسان، ج ۱۴، ص ۳۷۷ آمده است:

«کلمه «قالین» جمع کلمه «قال» که اسم فاعل و از ماده «قلی» بر وزن «خلق» و بر وزن «شکر» به معنای عداوت شدیدی است که در اعماق دل و جان انسان اثر می‌گذارد. و این تعبیر، شدت نفرت لوط را نسبت به اعمال آنها روشن می‌سازد. جالب اینکه لوط عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: من دشمن اعمال شما هستم. یعنی عداوت و خرده حسابی با شخص شما ندارم.»

۵۸. ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ [که] پروردگارت تو را وانگذاشته، و دشمن نداشته

است.»

59. perceived pun

60. Cited in al-'Askari, 331.

۶۱. جان گیل می‌نویسد معادل عبری اسحاق، Yitshaq است که از قرار معلوم از کلمه عبری tashaq (به معنای خندیدن و بازی کردن) مشتق شده است. در روایت‌های سفر پیدایش، سه بار (۱۷:۱۷؛ ۱۸:۱۲؛ ۲۱:۶) خنده با تولد اسحاق مرتبط شده است.

۶۲. در ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۴۸۸ ذیل این موضوع آمده است:

«و کلمه «انقلاب بر دو عقب» کنایه است از اعراض. چون انسان - که در حال قیام روی پاشنه می‌ایستد - وقتی روی خود را به طرفی برگرداند، روی پاشنه خود می‌چرخد، بدین جهت روگردانی و اعراض را به این عبارت تعبیر می‌کنند. نظیر تعبیر به پشت خود رو کردن، در آیه «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ». و ظاهر آیه این است که می‌خواهد توهمی را که احیاناً ممکن است در سینه مؤمنین خلیجان کند، دفع نماید، و آن توهم این است که فلسفه برگرداندن قبله و نسخ قبله قبلی چیست؟ و تکلیف نمازهایی که تاکنون رو به بیت‌المقدس خوانده‌ایم چه می‌شود؟ و از این هم بر می‌آید که مراد قبله‌ای که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر آن بود، همان

بیت‌المقدس است، نه کعبه. پس هیچ دلیلی نیست بر اینکه بگوییم بیت‌المقدس دوبار و کعبه هم دوبار قبله شده، چون اگر مراد به قبله در آیه کعبه باشد، لازمه‌اش همین می‌شود (چون می‌فرماید: ما امروز آن قبله را که قبلاً رو به آن می‌ایستادی، قبله نکردیم مگر برای چه و چه).»

۶۳. جان کیبل و چارلز ویلر در بخشی از کتاب «کتاب مقدس» به منزله اثری ادبی (ترجمه حسین پاینده، ارغنون، شماره‌های ۶ و ۷، ص ۳۷۷) در زمینه بازی‌های کلامی می‌نویسد: «نام یعقوب (Yaakov) هم با کلمه akav (پاشنه پا) جناس می‌سازد، هم با فعل akav به معنای غلبه کردن بر کس یا پیشی جستن بر کسی (یعقوب هنگام زاده شدن از مادر پاشنه پای برادر دو قلوی خود عیسو را محکم به دست گرفت و سرانجام در نقش برادر ارشد جای او را گرفت).»

64. Alfred Guillaume, 'Paronomasia in the Old Testament', Journal of Semitic Studies, 9, 1964, 285.

البته فقط احتمال دارد آیه قرآنی با داستان سفر پیدایش مرتبط باشد. این مسأله نیاز به غور بیشتر دارد. مترجم.

۶۵. این کلمه به منزله دیتوت در یونس/۸۷ و زخرف/۵۱ به نام موسی و در یوسف/۱۲ و ۹۹ به نام یعقوب اشاره می‌کند.

۶۶. میر در مقاله «قرآن به منزله اثری ادبی» (۱۹۸۸) (این مقاله از همین قلم ترجمه و در کتاب رویکردهای زبانی و سبک شناختی به قرآن به منزله اثری ادبی از طرف انتشارات نیلوفر به چاپ رسیده است) به این جناس اشاره می‌کند:

در آیه ۶۱ سوره بقره با واژه «مصر» بازی شده است. مصر اسم نکره به معنای «شهر» است. قوم بنی‌اسرائیل در خارج از مصر از زندگی سخت صحرا خسته شده‌اند و خواهان زندگی در مصرند. در آیه آمده است: «پس به شهر فرود آید که آنچه را خواسته‌اید، برای شما (در آنجا) مهیاست.» در این آیه، واژه «مصر» اسم نکره است، اما جناس در کلمه مصر به معنای شهر و مصر به معنای اسم خاص، کاملاً پیداست: اگر می‌خواهید از زندگی راحت و آسوده بهره‌مند شوید، پس به زندگی خود در مصر (اسم خاص) برگردید. نیز، عبارت «آنچه را خواسته‌اید» ابهام دارد. قوم بنی‌اسرائیل واقعاً چه خواسته‌اند؟ غذای خوبی که در مصر (اسم خاص)

تناول می‌کردند یا زندگی در بند فرعون را؟ البته آنان خواهان زندگی در اسارت نیستند، اما باید به خاطر داشته باشند که زندگی مشقت بار در آزادی، از زندگی راحت اما در اسارت و بندگی، بهتر و ارجح تر است.

عمده مترجمین مصر را فقط در معنای اسم نکره (شهر) ترجمه کرده‌اند، جز فیض الاسلام که ترجمه کرده است: «به شهری (از شهرها یا به مصر) درآیید» و قمشهای که ترجمه کرده است: «به شهر مصر [اسم خاص] در آیید».

67. Cited in al-'Askari, 332.

68. Cited in Neal Robinson, *Christ in Islam and Christianity: the representation of Jesus in the Qur'dn and the classical Muslim commentaries* (Basingstoke: Macmillan, 1991), 37-8.

69. See, for example, al-Tabari, *Jdmi' al-baydn 'an ta'wil dy al-Qur'Zn* (Cairo: DBr al-ma'arif, 1954, 11, 143-5, ad Q. 2:62.

70. Cited in al-Suyiiti, 111, 271.

71. Portions of this paper were first presented at the American Academy of Religion annual meeting, San Francisco, November, 1992.



1. Arberry A.J. The Koran interpreted (London: George Allen and Unwin, 1955).
2. Culler, Jonathan.(ed.), *On puns: the foundation of letters* (Oxford: Blackwell, 1988).
3. Fisch, Harold, *Poetry with a purpose: biblical poetics and interpretation*. Bloomington: Indiana University Press, 1988.
4. Halliday, M. A. K. (1985). *An Introduction to Functional Grammar*. Edward Arnold Ltd.
5. Halliday, M. A. K. (1994). 2nd edition. *An Introduction to Functional Grammar*. London, Melbourne and Auckland: Arnold.
6. Halliday, M. A. K. (2002). On Grammar. Continuum, Chap. 7
7. Ricoeur, Paul. 'Word, polysemy, metaphor: creativity in language,' reprinted in Mario.
8. Rippin, A. "The Poetics of Qur'anic Punning". *Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London*, Vol. 57, No. 1, In
9. Honour of J. E. Wansbrough. (1994), pp. 193-207.
10. Ullmann, Steven. *Semantics: an introduction to the science of meaning* (Oxford: Blackwell, 1962).
11. Valdes, J. *A Ricoeur reader: reflection and imagination* (Toronto: University of Toronto Press, 1991).
12. Watson, Wilfred G. E. *Classical Hebrew poetry: a guide to its techniques* (Sheffield: JSOT Press, 1984).